

با استاد قاضی در منشآت امیر نظام

اسماعیل تاجبخش

چکیده:

حدود هفده سال پیش که افتخار شاگردی در محضر استاد علامه مفضل جناب آقای سید حسن آقا قاضی طباطبایی را در دانشکده ادبیات تبریز داشتم، روزی صحبت از منشآت امیر نظام گروسی و تصحیح آن به میان آمد، و قرار شد این کمترین تحت راهنمایی‌های استاد این مهم را انجام دهد، استاد قبل از هر چیز نسخه چاپ سنگی منشآت را از کتابخانه شخصی خود به بنده مرحمت فرمودند تا بازنویسی متن را شروع و اشکالات آن را یادداشت کند. متأسفانه با فوت شدن استاد این کار نیمه تمام و کتاب استاد نیز نزد حقیر به یادگار ماند. حال پس از گذشت سال‌ها حواشی آن زنده‌یاد را به ترتیب صفحات از هامش صفحات کتاب مذکور استخراج کردم و با عبارتی که درباره آنها بود آوردم؛ و برای چاپ به مجله زبان و ادب تقدیم کردم، تا در صورت صواب دید آن را چاپ کنند.

در این یادداشت‌ها غالباً حروف اضافه و «می» استمرار متصل به کلمه بعدی نوشته شده بود، که آنها را از هم جدا نوشته‌ام، و چند نکته مربوط به صفحات متن را که قبل از مقدمه کتاب مرقوم فرموده بودند، هر یک را در ذیل صفحه مربوطش آورده‌ام. استاد در صفحه نخستین بعد از جلد نوشته‌اند:

«مراسلات برگزیده این کتاب:

- در موضوع تسلیت ص ۱۸۰، به یکی از علما نوشته

- مراسله میرزا عباس خان قوام‌الدوله ص ۹۴

- ص ۸۰ یا روحی... الخ موضوع کبک و قسم

- ص ۱۱۰ کاغذی است که در فتنه شیخ عبیدالله به حضور مظفرالدین شاه نوشته.

- ص ۱۴۸ در تقاضای عبا به عزیزخان سردار نوشته است.

و اینک اصل یادداشت‌ها:

ص ۲... ۱

□ شیخعلی خان وزیر شاه سلیمان صفوی متوفی در ۱۱۰۱ طرفدار ساده‌نویسی بود، و از معلق‌نویسی بدش می‌آمد و می‌گفت^۲ که من وقت ندارم کشف رمز و معما کنم؛ اجمالاً این وزیر بسیار جدی و با عرضه بود و اصلاحاتی در ایران آن روز انجام داده است. رجوع شود به کتاب باستانی پاریزی -

سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۲۶۵

قاضی، یادداشت شد روز سه‌شنبه ۱۳۶۰/۵/۲۰

ص ۱۱: «... و در اواخر شهر صفر سنه ۱۳۰۹ به دارالخلافه تهران^۳ احضار و بعد از دو ماه توقف

۱. در صفحه اول کتاب که نخستین صفحه از مقدمه تدوین‌کننده منشآت امیر نظام است، هیچ ذکری از شیخعلی خان زنگنه در میان نیست؛ و استاد مفضل بدون هیچ اشاره‌ای این توضیحات را مرقوم فرموده است. ظاهراً علت این توضیح آن است که شیخ علی خان زنگنه نیز مانند امیرنظام گزوسی طرفدار ساده‌نویسی بوده

۲. اصل: میگفت

است.

۳. اصل: طهران

در آستان مبارک به حکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مأمور و منصوب شده و به حکمرانی مشغول شدند، انتهای^۱ هذا ما عندی. شروع به مقصد نماییم^۲. و بالله التوفیق و علیه التکلان.»

□ بالاخره در ۱۳۱۷ هجری قمری در کرمان وفات یافته و در ماهان در مقبره شاه نعمت‌الله ولی متوفی در ۸۳۴ مدفون گردیده است؛ با جد من مرحوم حاجی میرزا مهدی آقا قاضی روابط بسیار حسنه داشت رحمة الله علیهما. (حسن قاضی)

ص ۱۱: «... یا یحیی خذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ...»

□ شرح حال یحیی^۳ آمده است در رجال بامداد جلد ۵، ص ۲۳۳.

ص ۱۴: «... اذا كانت الابدان للموت خلقها فموت الفتی بالسيف اجمل»

استاد بعد از «بالسيف» کمان باز کرده افزوده‌اند: و الله

□ منسوب است به امام حسین (ع) و در کتب مقتل مابعد و ماقبل آن مندرج است.^۴

ص ۱۸: «... کان صغری و کبری من فواعیها حصباء دُرّ علی الارض من الذهب

□ علی ارض صحیح است و به همین شعر مأمون هم در عروسی خود با بوران دختر حسن سهل متمثل گشته است. داستان آن را تجارب السلف ملاحظه کنید. (حسن قاضی)

ص ۱۹: «... که روانش محیط انوار الهی...»

□ مهبط صحیح است از مصدر هبوط، و با حاء حطی غلط است، به معنی فرودگاه. حسن قاضی طباطبایی

ص ۲۸: «... جواب رقعهای است به جناب حاجی میرزا موسی ثقه الاسلام تبریزی...»

□ والدثقه الاسلام شهید، و در ۱۳۱۹ هجری فوت کرده، رجوع شود به سوانح عمری^۵ آقا میرزا

۱. اصل: انتها. ممکن است "انتهی" درست باشد. ۲. اصل: نمائیم.

۳. نام پسر امیرنظام گروسی است

۴. بر روی این توضیح در هامش ص ۱۴ خط کشیده شده است.

۵. سوانح عمری است بدون باء.

محمد آقا ثقة الاسلام طاب ثراه

ص ۳۰: «... من خودم را به اصطلاح ابن ابی الحدید از ابات ضمیم می دانم...»

□ در شرح ابن ابی الحدید فصلی هست در باب اُبَاة ضمیم، یعنی آنهایی^۱ که از قبول ظلم و زور ایبا کرده اند. اُبَاة جمع اُبی است مثل قاضی و قضاة الخ. (قاضی)
۳۱: «جایی که پشک و مشک به یک رنگ است

عطار گـ و بسبندد دگان را»

□ از قآنی است.

ص ۳۹: «... بر فوت مرحوم صدرالشعراء متأسف و بر جانشینی شوکلا یعنی نواب ایرج میرزا خوش وقت آ شدم...»

□ لفظ «شوکلا» که مکرر در این منشآت آمده مراد مرحوم ایرج میرزا است؛ رجوع شود به صحیفه ۳۹ در کتاب حاضر.

ص ۳۹: «... بستان بهشت وار شد و

لاله رخشان به سان چهره حورا شد»

□ کلمه لاله از مصراع اول است.

□ مطلع قصیده این است: آمد بهار و نوبت سرما شد

وین سال خورده گیتی برنا شد

دیوان ناصر خسرو ص ۱۳۹ مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۵ شمسی. (یادداشت شد اول فروردین ۱۳۵۲ شمسی) در حضور آقا سید مصطفی قاضی که ناهار را دو نفری خوردیم، اهل بیت در قم بود و بچه ها صبح عید به تهران^۳ رفتند.

ص ۴۳: «... چنان که فرخی گفته: حال دل اینست حذر ای قوم حذر...»

۱. اصل: خوشوقت

۱. اصل: آنهایی

۲. اصل: طهران

□ شعر فرخی تصحیح گردد ان شاء الله.

□ حال از این گونه است^۱ اینجا، حذر؛ از قصیده‌ای است به مطلع زیر: رمضان رفت و رهی دور گرفت
اندر بر... الخ؛ در تهنیت عید فطر و مدح امیر محمدبن محمود. چاپ دبیر سیاقی ص ۱۰۴
ص ۴۷: «... کو سلیمان تا در انگشت^۲ کند انگشتی ...»

□ از قصیده معروف انوری که در باب تبرئه خود از هجو بلخ ساخته است. (قاضی)
ص ۵۰: «الوداع ای کعبه اینک وقت هجران آمده

دل تنوری گشته و از دیده طوفان آمده

□ شعر از خاقانی است؛ و ضمن یکی از قصاید معروف اوست که مویسوم به تحفة الحرمین و تقاحة
الثقلین می‌باشد. (خاقانی ص ۳۷۲ چاپ عبدالرسولی)
ص ۵۲: «... غیر نطق و غیر ایماء و سبخل

صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

پس زبان بی‌زبانی خوشتر است

همدلی از هم‌زبانی خوشتر است.

□ این دو بیت از مولوی است.

ص ۵۱: «بوی پیراهن گم کرده خود می‌شنوم

ور بگویم همه گویند ضلالتی است قدیم

□ ضلالتی است قدیم صحیح است.

۱. اصل: ازینگونه

۲. صورت کامل و درست مصراع این است:

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در احباب

کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتی

دیوان انوری، چاپ مدرّس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۴ هـ، ج ۱، ص ۴۷۰

- ص ۵۴: «... عزیمت موکب همایون از هر دو راه بیله شلوار و پل خدا آفرین موقوف شده ...»
- بیله سوار باسین مهمله درست است.
- ص ۵۵: «... نیم ساعت از شب گذشته وارد شدم و از تشریفاتی که گماشتگان حاجی شیخ حاضر کرده بودند، نان پنجه کش خانه پزی را خدمت جناب عالی فرستادم ...»
- مراد حاجی شیخ محمدجعفر قزوینی است که ظاهراً در ۱۳۲۲ هجری در تهران^۱ وفات یافته و آثار مهمی در بازار تبریز دارد رحمة الله علیه.
- ظروف حاجی شیخ معروف است. (قاضی)
- ص ۶۲: «... یک رأس اسب متساوی الخلقه، که به اصطلاح مرحوم مغفور مؤیدالدوله هفت‌سین او از^۲ سر و سینه و ساق و ساغری و ساتان و سم و سرین ممتاز و بعبارۀ آخری اسبی باشد که ...»
- [ساغری] به سکون غین کفل حیوانات خصوصاً اسب را گویند و به فتح آن شرابخوار و منسوب به ساغر است.
- [ساتان]: معنی و تلفظ این کلمه برای نگارنده واضح نشده و از فرهنگ‌ها هم چیزی بدست نیاوردم. (قاضی طباطبائی)
- ص ۶۵: «... در خدمت حضرت امجد اشرف والا آقای اعتضادالسلطنه دامت شوکتة العالی بود ...»
- لقب محمدعلی شاه بود قبل از رسیدن به مقام ولی عهدی، و باغی داشت در تبریز که آن را باغ اعتضادیه می‌گفتند واقع در ششگان. (قاضی)
- ص ۶۸: «به حضرت مستطاب حاجی میرزا جواد مجتهد تبریزی ...»
- متوفی در ۱۳۱۳ قمری و مدفون در نجف، اخبارش در دانشمندان آذربایجان و ریحانة‌الادب و غیرها مندرج است.
- ص ۷۱: «... به اصطلاح بیهقی کار شگرف و امری بزرگ اوفتاد ...»
- مقصود خواجه ابوالفضل بیهقی است که تاریخی نوشته به نام تاریخ آل ناصر، و اسامی دیگر هم

دارد که در مجله مهر آقای نفیسی آنها را آورده. متأسفانه مجلدات آن تاریخ معدوم گردیده و فقط وقایع زمان مسعود در دست است. (قاضی)

ص ۷۲: «... این مسأله غامضه را از آن شخص عزیزى که هر از پَرَ نمى داند و خودش و جمعى را به واسطه جهالتى که دارد به مرارت انداخته سؤال نماييد^۱...»

□ هر از تر صحيح است، در امثال آمده: لايعرف من بَرّه مَمّن يهزّه. (قاضی)

ص ۷۶: «... و از این جاست که سعدى گفته:

شاهد آن نيست که موئى و مياني دارد بنده طلعت آن باش که آنى دارد

□ حافظ صحيح است نه سعدى.

ص ۸۲: «... يا مرحوم شيخ الاسلام در دره الشعر با آن قمچى معهودش به قيد آورد...»

□ دره الشعر صحيح به نظر مى رسد که همان آريا دره سى است، شيخ الاسلام اشاره به ميرزا على اصغر شيخ الاسلام است که ترجمه وى در تاريخ تبريز مسطور گردیده و مسئله قمچى يکى از دروغها و لافهاى شخص مذکور است که در اینجا نظر به ضيق صفحه از تحرير آن صرف نظر گرديد.

ص ۸۲: «... و کمروبي ملا عبدالعلى اکول و مهارت مرحوم حاجى هاشم بيک در علم معقول و

تناسب قوی^۲ مثنوى قار دو شاب و سلامت اشعار مرحوم شمس المعالى در عرييت و اعراب و کم

حرفى ملا عبدالعلى جناب و نبوت سليمه کذاب و امامت سيد على محمد باب و...»

□ [قار و شاب] کتابى است در توحيد از ميرزا محمود اصولى متوفى در ۱۳۱۴ قمرى.

□ مسيلمه کذاب [صحيح است].

ص ۸۳: «... از برکت وجود آن جناب کتابى تمام شد که از هر جهت امتياز دارد آلا اينکه قدرى

مغلوپ است و آن هم پلاصل نسخه مغلوپ بوده و يا آقا ميرزا باقر سلمه الله مستغرق خط خودش بوده و

التفات به صحت کلمات نداشته...»

□ مقصود آقا ميرزا باقر فخرالکتاب است که کليله امير نظام را او نوشته است. (قاضى)

ص ۸۴: «... دَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي اَكْنَافِهِمْ وَ بَقُوا الَّذِينَ وَجُوْدُهُمْ لَا يَنْفَعُ»

□ از لیبید شاعر معروف است در مرثیه برادرش اربد. قاضی

ص ۹۲: «... مرحوم مبرور حکیم طاب ثراه که روانش محیط انوار الهی...»

□ مهبط صحیح است.

ص ۹۳: «... و بدون تذکیر نفس خط من هیچ تعریفی نداشته...»

□ تذکیر صحیح است.

ص ۱۱۲ «به شاهزاده عباس میرزا ملک آرا نوشته...»

□ برادر ناصرالدین شاه، و کتابی هم دارد که در آنجا روزگار نکبت بار خود را شرح داده با قلمی بسیار

مؤثر. (قاضی)

ص ۱۱۹: «... به جهت اطلاع خاطر شریف جناب جلالت مآب عالی دام اجلاله عرض می نمایم

که دیلکج و آجارو و طالش به واسطه اتصال به سرحد روس نقطه بسیار مهم و خیلی محل ملاحظه

است...»

□ [دیلکج و آجارو و طالش]: «... حضرت اسعد امجد والا به اقتضای مصلحت حکم فرموده اند که

دیگر خانه آنها در نمین نماند...»

□ [نمین]: نام قصبه ای است در چهار فرسخی اردبیل (بر وزن زمین).

ص ۱۲۷: «... طارف و تلید را صرف باده و نبید نمود...»

□ [طارف]: مال مکتسب. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

□ [تلید]: مال موروثی؛ ادیب پیشاوری گوید:

بلی دور گردنده هر طارفی را
علی شبه ایام و ازمان نماید

(قاضی)

ص ۱۲۸: «و کُنَّا بِاجْتِمَاعِ كَالْتَرِيَا وَ صَيَّرْنَا الزَّمَانَ بِنَاتِ نَعِشِ»

□ در تمثیل و محاضرة ثعالبی آمده بدون تصریح بر نام شاعر؛ ص ۲۳۴

□ قائل آن را نمی دانم

ص ۱۲۸: «... اِذَا لَمْ تَسْتَطِيعْ اَمْرًا فَدَعُهُ...»

□ از عمرو بن معدی کرب پهلوان مشهور اسلامی.

ص ۱۲۸: «... نه مسئولم که از مال کار اندیشناک باشم و نه معمولم از تنازع عاملان ترسم...»

□ [تنازع عاملان]: اصطلاح نحوی است، رجوع شود به کتب نحو مبحث تنازع.

ص ۱۲۸: «... اِنَّ الْكِرَامَ اِذَا مَا اَسْهَلُوْا ذَكَرُوْا مَنْ كَانَ يَأْتِيْلَهُمْ فِي الْمَنْزِلِ الْخَسَنِ»

□ در کلیله در باب الحمامه المَطْوُوقَةُ آمده است، و شعر از ابراهیم صولی است؛ رجوع شود به ابن خلکان

ج ۱، ص ۲۹. (قاضی)

ص ۱۳۰ «اِذَا قِيلَ اَيُّ النَّاسِ شَرَّ قَبِيْلَةٌ اشارت کلیب با الا كُفِّ الاَصَابِعِ»

□ کلیب (حرف جاز رفته اما اثرش باقی مانده است).

□ در معنی این شعر را دیده‌ام، رجوع شود به شرح شواهد آن کتاب از سیوطی.

ص ۱۳۲: «فدایت شوم چندی پیش از این رقیمة شریفه که شاهد عنوان (عوال فی حدود عوال)

بود مشرف شدم...»

□ عوال فی حدودِ غوان^۱: شاید این وجه صحیح باشد.

ص ۱۳۳: «نصیحت ابن معتز را که گفته...»

□ خلیفه یک روزه و مقتول در ۲۹۶ (ه. ق) کتابی دارد در فن بدیع، و فاضل و شاعر آل عباس بود.

(قاضی)

ص ۱۳۴: «... در مجلسی که به قول حکیم الهی عاض باهله بود...»

□ عاض بِأَهْلِيهِ درست است

ص ۱۴۶: «... و مرقومه مبارک حضرت عالی^۲ را،

شادی دهد جان پرورد»

کانه برد غم بشکرد

۱. غالبه‌هایی بر چهره زیبارویان، حرف جرّ علی مناسب‌تر از فی^۱ به نظر می‌رسد.

۲. اصل: حضرت تعالیرا

□ از حاجی میرزا آقاسی است که قآنی آن را در مطلع یکی از قصاید خود آورده است. میرزا آقاسی دیوان شعر دارد که به طبع رسیده و تخلص آن فخری است. (قاضی)
ص ۱۴۸: «... پارسال عبای گردپی مرحمت فرموده، مرا داخل لباس آل عمان علیه الرضوان کرده بودید

□ آل عثمان، گویا صحیح است و الله العالم. (قاضی)
ص ۱۶۰: «... از روی یارخر گهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو و سهی خالی همی بینم چمن
□ از امیر معزی.

ص ۱۶۱: «... سرکار مقرب الخالقان عبدالعلی خان ادیب الملک و ...»
□ برادر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصری، و کتابی هم دارد به نام (دافع الغرور) که توسط ایرج افشار منتشر گشته است، در رجال مهدی بامداد هم اخبار ادیب الملک آمده است. (قاضی)

ص ۱۶۷: «... اولاً مفاسا حساب‌های ساوجبلاغ و صاین قلعه را زودتر تمام کرده ...»

□ مفاسا صحیح است.

ص ۱۷۱: «... خیلی ناشایسته است که در تذویر آمده، محض خوش آمد او خود را حقیر نمایم...»

□ تزویر صحیح است.

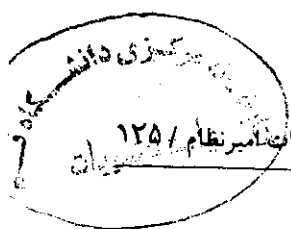
ص ۱۷۲: «... عمر خود را در مشاقی صرف کرده است»

□ مشاقی یعنی کیمیاگری، دو سه جا استعمال یافته است.

ص ۱۷۳: «... ابن حاجی رفیع خان^۱ از کُملین شیخیه بوده و وقتی که به مکه معظمه رفته این

خاک را از سر قبر مرحوم شیخ احمد طاب‌نراه که در مدینه مدفون است برداشته ...»

□ مراد شیخ احمد احسائی است مؤسس مسلک شیخیه؛ جهت اطلاع از اخبارش رجوع شود به



ریحانة الادب مدرّس تبریزی. (قاضی)

ص ۱۸۸: «... بوی جان می آید از پشم شتر

کاین شتر از خیل سلطان ویس دور»

□ مصراع دوم آن مبهم است.^۱

ص ۱۹۱: «... به اصطلاح ترک‌ها نسکل کردم ...»

□ کلمه «نسکل» که در میان ماها معمول است، شاید این کلمه ترکی در فارسی و عربی معادل ندارد،

پرسیده‌ام جواب کافی نداده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. واژه "دور" که در تلفظ امروز مردم تبریز "دی" (di) تلفظ میشود معادل "است" در فارسی است. ترجمه

مصراع دوم: این شتر از گله سلطان ویس است. اگر ابهامی باشد در "سلطان ویس" است نه مفهوم شعر.